

واکاوی وکالت سفیه در امور مالی با تأکید بر ماده ۶۶۷ قانون مدنی ایران

دکتر محمد امینفرد

دانشیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه تبریز

aminfard11@gmail.com

ماندانا میرزائی

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تبریز

چکیده

در فقه امامیه و حقوق ایران، سفیه به کسی گفته می‌شود که فاقد حالت وادار کننده برای حفظ مال است به طوری که آن را در جای خود مصرف نمی‌کند. به همین دلیل صرفاً در امور مالی یا متضمن مال ممنوع از تصرف است. بر مبنای همین دیدگاه، سفیه از تعیین وکیل در امور مالی و دارای جنبه مالی ممنوع شده است؛ زیرا وی در اموری که خود امکان تصرف ندارد نمی‌تواند وکیل انتخاب کند. این در حالی است که وکالت او در امور مالی یا دارای جنبه مالی پذیرفته شده است. دیدگاه فوق خالی از اشکال نیست؛ زیرا سفیه در حین وکالت نیز فاقد قوای تشخیص مصلحت در امور مذکور است، از سویی با عنایت به اینکه «رعایت مصلحت موکل» به موجب ماده ۶۶۷ قانون مدنی الزامی می‌باشد، لذا وکالت وی خالی از اشکال نمی‌باشد.

در پژوهش حاضر سعی شده است تا با روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای، مبنای صحت و یا عدم صحت این نوع وکالت تبیین گردد. به نظر می‌رسد با التفات به اینکه معیار عدم جواز تعیین وکیل توسط سفیه، در وکالت وی نیز موجود است و تحقق مفاد ماده ۶۶۷ قانون مدنی نیز از سوی او ممکن نمی‌باشد، لذا وکالت وی صحیح نخواهد بود.

واژگان کلیدی: سفیه، وکالت، مصلحت موکل، ماده ۶۶۷ قانون مدنی، تصرفات مالی.

مقدمه

مفهوم ارائه شده از سفیه در فقه امامیه ناظر بر حجر و ممنوعیت وی در تصرفات مالی است. حجر سفیه در امور مالی موجب شده است تا وی امکان انتخاب وکیل برای اموری که ممنوع از انجام آنهاست را نداشته باشد. زیرا وی سلطه بر آن امور ندارد تا بتواند آن را به دیگری توکیل کند.

به موازات این دیدگاه، وکالت سفیه در مطلق امور مورد پذیرش فقیهان امامیه و به تبع آنها مورد پذیرش قانون مدنی ایران واقع گردید. چرا که قانون مذکور به موجب ماده ۶۷۸، سفاقت را یکی از اسباب انحلال وکالت تلقی نکرده است، بنابراین می‌توان گفت وکالت سفیه صحیح قلمداد شده است و این امر با حجر سفیه در امور مالی که معلول نقصان ذاتی عقل وی است تنافی و تعارض دارد. زیرا عامل اصلی حجر سفیه در امور مالی این است که وی توان تشخیص مصلحت خود را در امور مالی و معاملات مربوط به مال ندارد. و اینکه گفته شده است سفیه کسی است که توان تشخیص مصلحت خود را در اموال متعلق به خود را ندارد و نه نسبت به اموال سایرین، خالی از اشکال نمی‌باشد. چرا که ضعف و آشفتگی سفیه در مواجهه با تصرفات مالی به جهت نقصان ذاتی عقل وی است و این نقصان ذاتی وی در حین عهده‌دار شدن وکالت نیز پابرجاست، لذا تصرفات سفیه در مواجهه با هرگونه مالی چه متعلق به خود و چه متعلق به دیگری عقلانی نبوده و شایسته است که وکالت وی نسبت به امور مالی معتبر محسوب نگردد. این پطلان با لحاظ مفاد ماده ۶۶۷ قانون مدنی ایران از وضوح بیشتری برخوردار می‌گردد. «رعایت مصلحت موکل» مؤلفه‌ای است که تحقق آن شرط صحت وکالت تلقی گردیده است. بنابراین سفیه در وهله اول باید بتواند در معاملات مالی و تصرفات مربوط به اموال عقلانی رفتار کند و در وهله دوم نیز بتواند مصلحت موکل خود را تشخیص داده و در راستای حفظ و مراعات آن گام بردارد. آنچه که در ظاهر این گزاره‌ها به چشم می‌خورد صرف نظر از دیدگاه مشهور فقیهان، این است که آیا شخص سفیه که در مفهوم آن گفته شده است کسی است که توان رفتار عقلانی نسبت به اموال را دارا نمی‌باشد، هنگامی که در جایگاه وکیل قرار می‌گیرد چگونه می‌تواند رفتاری عقلانی با اموال موکل خود داشته باشد و همچنین چگونه می‌تواند در راستای تشخیص و رعایت مصلحت موکل خود اقدام و تصرف کند؟

به همین منظور در تحقیق پیش رو سعی شده است تا با عنایت به مفاهیم سفیه و مصلحت، وکالت سفیه مورد مذاقه و بررسی قرار گیرد.

۱. پیشینه تحقیق

پژوهش مستقلی پیرامون وکالت سفیه صورت نگرفته است و شاید بتوان این مهم را معلول پذیرش نظر غالب فقیهان در فقه امامیه و نیز دیدگاه قانونگذار در نظام حقوقی ایران دانست که همگی بر این باورند تصرفات سفیه صرفاً در امور مالی مربوط و متعلق به خود غیرنافذ و یا باطل است، در حالیکه می‌تواند در همان تصرفات مالی وکیل دیگری قرار گیرد. با این حال،

سعی شده است تا عمده پژوهش‌های صورت گرفته مرتبط با محور تحقیق حاضر مورد اشاره قرار گیرد. برخی از تحقیقات صورت گرفته صرفاً به مبحث حجر، رشد و حدود تصرفات و اقدامات سفیه محدود به موارد و مباحث معمول و مطرح در فقه امامیه و حقوق ایران از جمله نکاح سفیه، اقدامات و تصرفات سفیه و... پرداخته‌اند. برخی دیگر نیز «رعایت مصلحت موکل» را به صورت مجزا و فارغ از مبحث «وکالت سفیه» که محور تحقیق حاضر می‌باشد مورد بررسی قرار داده‌اند. در ذیل به برخی از این موارد اشاره می‌گردد.

- مقاله «بررسی وضعیت وکالت صغیرمیز و سفیه» به قلم غفار محمدی و توران محمدی. در این مقاله، وکالت صغیرمیز و سفیه مورد بررسی قرار گرفته است و نتیجه حاصله، موافقت با قول مشهور یعنی صحت وکالت سفیه می‌باشد. در این مقاله، اغلب ادله موافقین صحت وکالت سفیه بیان شده است و ادله مخالفان آن بیان نشده است.

- پژوهش «ضمانت اجرای عدم رعایت مصلحت» نوشته بیژن حاجی عزیزی با عنایت به اینکه رعایت مصلحت موکل در ماده ۶۶۷ قانون مدنی ذکر شده است و با این حال، ضمانت اجرای عدم رعایت این مصلحت دارای ابهام است، سعی بر این داشته است تا منشأ اثر بودن و یا بطلان این اقدامات وکیل را مورد ارزیابی قرار دهد.

- مقاله «عدم رعایت مصلحت موکل در انتقال مال از سوی وکیل» به قلم عباس زمانی. در این تحقیق چنانکه از عنوان آن بر می‌آید؛ صرفاً ضمانت اجرای عدم رعایت مصلحت موکل نسبت به فرایند انتقال مال بررسی شده است؛ بدین صورت که انتقال مال بدون توجه به مصالح موکل، صرفاً مسئولیت وکیل را به دنبال خواهد داشت یا اینکه انتقال صورت گرفته غیرنافذ محسوب می‌گردد.

- مقاله «احکام و حدود حجر سفیه در امور مالی و غیرمالی» نوشته جواد نوری. در این تحقیق؛ حدود حجر سفیه و نیز احکام مختلف مربوط به اقدامات وی بررسی شده است.

- پژوهش دیگر، «نکاح سفیه از دیدگاه فقه اسلامی و حقوق ایران» به قلم افتخار دانشپور و پگاه بابانی می‌باشد. در این مقاله اقدام استقلالی سفیه برای انعقاد عقد نکاح با تکیه بر دیدگاه فقیهان مذاهب اسلامی مورد ارزیابی قرار گرفته است.

۲. مفاهیم

۲-۱ سفیه

سفه در لغت به معنای ضد حلم آمده است و به شخص جاهل گفته می‌شود (ابن منظور، ۱۳/۴۹۷). در مفهوم اصطلاحی سفیه میان فقیهان اختلاف دیدگاه وجود دارد. غالب فقیهان، سفیه را این گونه تعریف کرده‌اند: سفیه کسی است که اموال خود را در غیر اغراض صحیح و موافق با اغراض عقلاء خرج می‌کند بنابراین اگر در این حالت چیزی بفروشد بیع وی نافذ نخواهد بود. زیرا او از تصرفات مالی ممنوع است هر چند که این تصرفات با افعال عقلاء تناسب داشته باشد (محقق حلی، ۲/۸۶). علت حجر سفیه این است که اقدامات و تصرفات مالی وی نوعاً غیرعقلایی است هر چند که ممکن است یک یا چند مورد از تصرفات وی عقلانی باشد، اما این امر در رفع حجر وی نقشی نخواهد داشت. اما تصرفات وی در غیر مال مانند طلاق، ظهار، خلع، اقرار به حد، قصاص و نسب صحیح است اما عوض خلع به او داده نمی‌شود. و می‌تواند وکیل غیر در بیع و هبه و دیگر امور گردد و در صوت اجازه بیعش از سوی ولی، صحیح خواهد بود (علامه حلی، ۱/۳۹۶).

در مقابل دیدگاه فوق، برخی دیگر از فقیهان، فساد عقل را تنها منحصر به جنون نمی‌دانند و معتقدند که فساد عقل همانگونه که می‌تواند ناشی از جنون باشد، می‌تواند نشأت گرفته از سفاهت نیز باشد. از جمله صاحب ریاض که بر فساد عقل از روی سفاهت تصریح کرده است: «ولایت پدر و جد پدری بر بالغ در صورت فساد عقل وی به واسطه سفاهت یا جنون مطلقاً ثابت می‌شود چه آن بالغ مرد باشد یا زن در صورتی که این فساد عقل متصل به صغر باشد» (طباطبایی کربلایی، ۲/۷۸).

علاوه بر آن، علی‌الظاهر، شیخ یوسف بحرانی نیز سفیه را با فاسد العقل یکسان دانسته چرا که در بحث اولیاء محجورین می‌گوید: «من بلغ سفیهاً...» و در توضیح ذکر شده در دو سطر بعد می‌گوید: «من بلغ فاسد العقل...» (بحرانی، ۲۳۹/۲۳).

علامه در قواعد و فاضل‌هندی در کشف اللثام نیز سفیه و مجنون را قسم یکدیگر دانسته و فساد عقل را ناشی از سفاهت یا جنون می‌داند. بدین توضیح که ولایت حاکم در نکاح مختص به موردی است که مورد ولایت، شخص بالغی باشد که به واسطه جنون یا سفیه، فاسد العقل گردیده و یا کسی که بعد از بلوغ شده یا کسی که بعد از بلوغ مجنون یا سفیه گشته است خواه مرد باشد یا زن (فاضل‌هندی، ۶۱/۷؛ علامه حلی، ۱۲/۳).

محور تحقیق حاضر بر مبنای نظر مشهور خواهد بود چرا که مطابق با دیدگاه دوم، سفیه همانند مجنون از فاسد عقل در تمام امور اعم از امور مالی و غیرمالی برخوردار است، لذا وکالت وی نیز تحت عموم حجر ثابت شده قرار می‌گیرد، لذا همچون شخص مجنون که فاقد قوه ادراک است، وکالت وی صحیح نمی‌باشد. اما مسأله اصلی ناشی از دیدگاه مشهور فقیهان می‌باشد که وی را نسبت به انجام امور مالی محجور می‌دانند و مبتنی بر همین دیدگاه معتقدند که سفیه در امور مالی قادر به تعیین وکیل نیست جز با اذن ولی و تحت نظارت وی، و در عین حال بر این باورند که سفیه می‌تواند در امور مالی برای دیگری وکیل قرار گیرد. به همین منظور در تحقیق حاضر، صرفاً وکالت سفیه مطابق با دیدگاه مشهور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۲ مصلحت

مصلحت در لغت از ریشه (ص ل ح)، در مقابل مفسده و فساد (راغب اصفهانی، ۶۳۶/۱؛ ابن منظور، ۵۱۷/۲). و به معنای خوبی، نیکی، خیر و صواب است. راغب در تعریف فساد می‌گوید: فساد ضد صلاح است و به معنی خروج چیزی از حد اعتدال می‌باشد، خواه این خروج اندک باشد یا زیاد (راغب اصفهانی، ۶۳۶/۱). بنابراین هر چیزی که مانع از فساد و تباهی و خروج شیئی از حالت اعتدال شود، به صلاح یا مصلحت خواهد بود.

مصلحت در فقه شیعه به دو معنا به کار رفته است: ۱- مصلحت تشریعی که به معنای جلب منفعت و تأمین هدف شارع از راه فتوا و تعیین حکم است. ۲- مصلحت اجرایی که به معنای آن چیزی است که حکم و فتوای آن معین است، اما در مقام اجرا به شکلی که موجب جلب منفعت و دفع ضرر باشد، به انجام می‌رسد (ایازی، ۳۵۱). فقیهان و حقوقدانان در خصوص مصلحت مطرح شده در باب وکالت، که شرط نفوذ و یا صحت اقدامات وکیل می‌باشد و همچنین موضوع ماده ۶۶۷ قانون مدنی نیز قرار گرفته است، مفاهیم مشابهی ارائه کرده‌اند. برخی از ایشان بر این باورند که هر چیزی که موجب خیر و صلاح، نفع و آسایش موکل می‌شود مصلحت نامیده می‌شود (سنهوری، ۱۳۸۳).

عده‌ای دیگر از فقیهان معتقدند که در معنای «مصلحت ملزمه» مطرح شده در باب وکالت ابهام وجود دارد. بدین توضیح که مطابق با یک احتمال مراد از آن، مصلحت واقعی موکل است یعنی عقد وکالت انصراف به مصلحت واقعی موکل دارد و وکیل موظف است در راستای صلاح واقعی موکل گام بردارد ولو اینکه موکل از انجام اقدام او مطلع و یا راضی بر آن نباشد، که به نظر می‌رسد چنین چیزی در عقد وکالت که استنباه در تصرف است، منظور نباشد، چرا که رعایت مصلحت واقعی فرد متناسب با مقوله «ولایت» است، نه «وکالت» که استنباه در تصرف است. احتمال دیگر این است که وکیل مصلحت موکل را به تشخیص خود موکل رعایت کند، به عبارتی همان خصوصیات که در نظر موکل مطلوب است وکیل همان را انجام دهد. گویا موکل می‌گوید: اگر قرار بود خودم انجام دهم همانگونه که من انجام می‌دادم تو انجام بده و ظاهر وکالت منصرف به این احتمال است؛ به عبارتی صحیح‌تر آن است که وکیل را متعهد به رعایت آن چیزی بدانیم که موکل مصلحت خود می‌داند (که ممکن است متفاوت از صلاح واقعی وی باشد)، بنابراین وکیل باید به گونه‌ای عمل نماید که اگر موکل قصد داشت اصالتاً اقدام نماید، آن طور عمل می‌نمود (شیرازی، ۴۳۸۱/۱۲). البته این موارد حالتی را که موکل امور خود را به صلاح‌دید وکیل وا می‌گذارد در بر نمی‌گیرد (حاجی عزیزی و اعتماد، ۵۸).

در واقع، به طور کلی اعطای نمایندگی به سه صورت محقق می‌گردد که رعایت مصلحت تنها به برخی از این صور اختصاص دارد (نراقی، ۳۱۷/۱).

الف) در صورتی که توکیل بر طبق اطلاق باشد، مانند اینکه وکیل بگوید: «وکلتک فی بیع داری». وجوب مراعات مصلحت موکل منحصر به این نوع از وکالت می‌باشد.

ب) اگر توکیل وکیل به نحو عموم باشد، مثلاً موکل بگوید: «وکلتک فی بیع داری بای ثمن ترید...». اگر وکیل بخواهد که منزل را به ده تومان بفروشد و به همین قیمتی که قصد کرده است بیع کند، بیع او صحیح است زیرا که در صورت دلالت عموم یا تصریح به فردی تفاهم عرفی بر خلاف آن راه ندارد، و اجماعی هم در این صورت نیست، بلکه ظاهراً اجماع بر خلاف است، و اصل هم در این صورت به ادله نفوذ عمل وکیل در ما وکل فیہ مندفع است. بلی صورت تعمیم و تخصیص نیز بر دو قسم است، یکی به نحوی که مذکور شد که مقید به مصلحت نباشد، دوم این که مقید به مصلحت باشد، مثل این که بگوید: وکیلی در فروختن خانه من به هر قیمتی که فلان کس بگوید اگر مصلحت دانی، یا وکیلی در فروختن آن به ده تومان اگر صلاح دانی، یا در فروختن به یک تومان تا صد تومان هر چه صلاح دانی، و این قسم نیز مثل صورت اطلاق است که ملاحظه مصلحت در آن لازم است و بدون مراعات این عمل غیر ممضی است همان. اگر موکل به وکیل بگوید که در مباحثه و مصالحه و یا هبه، هر یک را که صلاح بدانی انجام بده، در این صورت اختیار یکی از آن‌ها مقید به مصلحت است. اما نسبت به کیفیت هر یک از آن‌ها مطلق است و چنانکه پیش‌تر گفته شد، در صورتی که توکیل به نحو مطلق باشد، رعایت مصلحت ضروری و لازم است، لذا نسبت به کیفیت موردی که توسط وکیل انتخاب می‌شود نیز رعایت مصلحت موکل بر وکیل الزامی است.

ج) در صورتی که وکالت به نوع خاصی یا کیفیت خاصی از معامله تعلق گرفته باشد مثلاً اینکه موکل بگوید: «وکلتک فی بیع داری بعشرة توامین». پس در صورت سوم هر گاه خواهد به ده تومان بفروشد و حال این که صد تومان گنجایش داشته باشد بیع صحیح است.

نکته بسیار مهمی که در «تشخیص مصلحت» مطرح می‌شود این است که تشخیص مصلحت موکل توسط وکیل، با در نظر گرفتن جمیع اطراف و ابعاد موضوع وکالت است و هر آنچه که با ملاحظه جمیع اطراف عمل، موافق مصلحت موکل

تشخیص داده شود، الزامی و واجب می‌گردد. لذا گاهی اوقات امری نسبت به شخصی مصلحت است و نسبت به دیگری مصلحت نیست، مانند این که کسی ادعایی بر شخصی دارد که این ادعا منجر به قسم می‌شود، و وکیل آن را به ۱۰ تومان مصالحه می‌کند. که پرداخت ۱۰ تومان برای مصالحه، نسبت به برخی اشخاص اصلاح از سوگند یاد کردن است و نسبت به برخی دیگر چنین نیست. یا اینکه به عنوان مثال؛ فروختن منزل به ۱۰ تومان در زمانی مصلحت باشد و در زمان دیگر به مصلحت نباشد و مانند این موارد (همان، ۳۱۹-۳۱۸). به طور کلی تشخیص اینکه چه چیزی به مصلحت موکل است باید با در نظر گرفتن تمام ابعاد مورد وکالت باشد و این مهم بر عهده وکیل است. حال اینکه سفیه در جایگاه وکیل توان چنین تشخیصی را دارد یا خیر متعاقباً مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

۳. دیدگاه صحت وکالت سفیه و ادله آن

فقیهان امامیه بر این باورند که سفیه نسبت به اموری که ممنوع از تصرف است، امکان تعیین وکیل را ندارد و در عین حال می‌تواند در همان امور وکیل دیگری قرار گیرد. ایشان تنها کمال عقل به واسطه بلوغ و رفع حجر به واسطه جنون را شرط صحت وکالت دانسته‌اند و بر این باورند که تنها وکالت صغیر و مجنون صحیح نیست (صاحب جواهر، ۳۲۲/۱۴؛ شهیدثانی، ۲۲۶/۵؛ علامه حلی، ۴۱۶/۱؛ موسوی سبزواری، ۱۴۵/۲۱؛ حسینی عاملی، ۲۸۱/۵؛ خمینی، ۴۳/۲).

مبانی فقهی فقیهان امامیه نسبت به صحت وکالت سفیه از رویه واحدی تبعیت می‌کند و اغلب آن‌ها ضمن مقایسه سفیه با مجنون و صغیر، مسلوب‌العبارت نبودن سفیه را نتیجه گرفته‌اند. لذا عمده دلایلی که از سوی آن‌ها برای صحت وکالت سفیه در امور مالی ارائه شده این است که عبارات سفیه صحیح بوده و مانند اطفال و مجانین مسلوب‌العبارت نیست تا وکالت او باطل تلقی گردد.

برخی از فقیهان علاوه بر معتبر دانستن عبارات سفیه به این نکته اشاره کرده‌اند که: اجرای عقود تصرف مالی محسوب نمی‌گردد چه در موردی که عقد را از جانب خود واقع ساخته و یا به عنوان وکیل از سوی دیگری متصدی اجرای آن باشد. بله، سفیه صرفاً در اموری که مقتضی تصرف در مال خویش است ممنوع و محجور است (شهیدثانی، ۱۰۵/۴، محقق کرکی، ۱۹۹/۸). معذک امام خمینی (ره) وکالت وی را نه تنها در اجرای صیغه عقد، که در اصل معامله نیز جایز دانسته است (خمینی، ۱۸/۲).

برخی دیگر نیز برای اثبات جواز وکالت سفیه در امور مالی به ادله‌ای مراجعه کرده‌اند که خالی از اشکال نیست. از جمله این ادله تمسک به عمومات ادله وکالت می‌باشد. به عبارتی؛ چیزی که قابلیت مانع بودن برای وکالت سفیه را داشته باشد وجود ندارد و حجر اجمالی سفیه و ممنوعیت او از تصرف در اموالش مستلزم این نیست تا از تصرف در مال غیر نیز ممنوع باشد. چه بسا سفیه رعایت و ملاحظه مال مردم را بکند ولی نسبت به مال خودش چنین نباشد! همچنین، اصل نیز بر عدم دلیل است و این نبود دلیل، خود دلیل است تا این که منع ثابت شود و این مؤیدی این است که تصرف سفیه معتبر است و مانند مجنون و صغیر قابلیت وکالت از او سلب نگشته است (مقدس اردبیلی، ۵۰۹/۹).

همانطور که پیش‌تر اشاره شد، با عنایت به اینکه قانون مدنی ایران مقتبس از فقه امامیه می‌باشد، لذا به تبع آن، قانونگذار نیز وکالت سفیه را جایز و نافذ دانسته است. البته در مواردی، با توجه به مفاد ماده ۶۸۲ قانون مدنی، صحت عقد وکالت را منوط به این دانسته‌اند که سفیه را متعهد و مدیون دیگری نگرداند (امامی، ۲۱۸/۲).

ذکر این نکته ضروری است که برخی از اندیشمندان با دیدگاه صحت وکالت سفیه مخالف بوده و بر این باورند که وی توانایی لازم برای عهده‌دار شدن وکالت را ندارد. دیدگاه این گروه متعاقبا به تفصیل بیان خواهد شد.

قائلین به صحت وکالت سفیه در راستای توجیه آن به بررسی مواد قانون مدنی پرداخته و صحت وکالت سفیه در امور مالی را از آن نتیجه گرفته‌اند (محمدی و محمدی، ۴۲۵-۴۲۷). از جمله‌ای ادله‌ای که در این باره مطرح شده است عبارتند از:

۱- از میان شرایط لازم برای تشکیل اعمال حقوقی، آنچه که بسیار ضروری است و به نوعی عنصر سازنده محسوب می‌شود، اراده انشائی عقد است. همانطور که ماده ۱۹۰ قانون مدنی بر این مهم اشعار دارد، آنچه که لازمه انعقاد عقد و به عبارتی شرط صحت آن است قصد انشاء می‌باشد، برخلاف رضا که شرط نفوذ عقد است. بنابراین وقتی که سفیه به موجب عقد وکالت، عقود را برای موکل خود منعقد می‌کند قصد انشاء که لازمه صحت عقد است را دارا می‌باشد و رضایت به عقد نیز که تنفیذ کننده آن است از سوی موکل محقق می‌شود. ۲- معامله‌ای که توسط وکیل انجام می‌شود، برای خودش نیست بلکه وی آن را در چارچوب و حدود تعریف شده عقد وکالت انجام می‌دهد، لذا نیاز به اذن ولی او محلی از اعراب ندارد تا گفته شود اقدامات او در وکالت نافذ نیست. ۳- وکالت سفیه برای دیگری، مال نیست تا از آن ممنوع شود؛ به عبارتی اعمال انسان برای او مال محسوب نمی‌شوند. ۴- ماده ۶۶۲ قانون مدنی که بیان می‌دارد: «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را بجا آورد وکیل هم باید کسی باشد که برای انجام آن امر اهلیت داشته باشد» توسط ماده ۶۸۲ این قانون تبیین شده است: «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می‌شود مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آنها نمی‌باشد و همچنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد»، بنابراین سفیه نیز برای عهده‌دار شدن وکالت دارای اهلیت لازم می‌باشد. در واقع، ماده ۶۸۲ قانون مدنی، حجر وکیل به موجب سفته را از موضوع ماده ۶۶۲ این قانون خارج کرده است.

۴. دیدگاه عدم صحت وکالت سفیه و ادله آن

پس از تبیین دیدگاه پذیرفته شده نزد فقیهان و به تبع آن قانون مدنی ایران، ذکر این نکته ضروری است که در فقه امامیه دیدگاهی مخالف با دیدگاه مذکور وجود ندارد و نظریه بطلان وکالت سفیه در امور مالی مورد پذیرش ایشان واقع نشده است. اما با ملاحظه ماده ۶۶۷ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «وکیل باید در تصرفات و اقدامات خود مصلحت موکل را مراعات نماید و از آنچه که موکل بالصراحه به او اختیار داده یا بر حسب قرائن و عرف و عادت داخل اختیار او است تجاوز نکند» اشکالات بیان شده در مسأله، همچنان متوجه وکالت سفیه است و به نظر می‌رسد کسانی که با تکیه بر مواد قانون مدنی سعی بر توجیه وکالت سفیه در امور مالی دارند از مفاد این ماده غفلت کرده‌اند. لذا این سؤال مطرح است که رعایت مصلحت موکل توسط سفیه چگونه امکان‌پذیر است، به ویژه در عقود که موکل امر را به صلاح‌دید وکیل واگذار می‌کند پیش از پیش وکالت سفیه را مخدوش می‌کند؟

عمده دلایلی که می‌توان برای عدم صحت وکالت سفیه در امور مالی بیان کرد عبارتند از:

۴-۱ حمایتی بودن حجر سفیه

چنانکه در تبیین مفهوم سفیه گذشت، وی از قوای دماغی لازم برای مدیریت و تصرفات عقلانی در امور مالی و متضمن مال برخوردار نیست. به همین منظور قانونگذار برای حمایت از او تمامی تصرفات مالی را ممنوع و یا منوط به تنفیذ ولی یا قیم وی کرده است. چنانکه ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی بر آن تصریح کرده است: «معاملات و تصرفات غیررشدید در اموال خود نافذ نیست مگر با اجازه ولی یا قیم او اعم از اینکه این اجازه قبلاً داده شده باشد یا بعد از انجام عمل. معذک تملکات بلاعوض از هر قبیل که باشد بدون اجازه هم نافذ است».

ممکن است در وهله اول این تلقی ایجاد گردد که حجر سفیه تنها مربوط به اموال اوست و در خصوص اموال دیگران می-تواند تصرفاتی داشته باشد چنانکه برخی چنین تصور کرده‌اند (مقدس اردبیلی، ۵۰۹/۹) از نظر ایشان مبنای حجر سفیه، حمایت از آنان است و در وکیل قرار گرفتن آن‌ها ضروری وجود ندارد (کاتوزیان، ۴۴) تا اینکه از آن منع شوند.

اما نکته حائز اهمیتی که باید بدان توجه کرد این است که مبنای قانونگذار برای محجور دانستن سفیه چیست و چرا وی سفیه را از تصرفات مالی منع کرده است؟ چه ویژگی و خصیصه‌ای در سفیه موجب شده است تا چنین احکامی برای او ثابت شود و مورد حمایت قانونگذار قرار گیرد؟ پاسخی که می‌توان به صورت اجمالی به این سؤال داد این است که علت اصلی حمایت قانونگذار از سفیه، فقدان قوای دماغی لازم برای تصرفات عقلانی در اموال است. بنابراین ملاک مذکور در هر کجا که قرار داشته باشد محجوریت سفیه را در پی خواهد داشت لذا سفیه در مواجهه با اموال، از تصرفات عقلانی ناتوان خواهد بود خواه آن مال متعلق به خودش باشد و یا دیگری. لذا حمایتی بودن حجر سفیه نه تنها مثبت صحت وکالت وی در امور مالی نیست بلکه تأکیدی است بر عدم توانایی او در عهده‌دار شدن وکالت از سوی دیگری در امور مالی.

در مقابل کسانی که وکالت سفیه را در امور مالی صحیح می‌دانند، برخی از حقوقدانان معاصر وی را دارای اهلیت لازم نمی‌دانند و بر این امر تصریح کرده‌اند. ایشان با تکیه بر ماده ۶۶۲ قانون مدنی، ضابطه اهلیت را برای وکیل و موکل یکسان دیده‌اند و معتقدند: با توجه به اینکه سفیه در امور مالی اهلیت ندارد وکالت انجام معامله را نیز نمی‌تواند بپذیرد. همچنین، ذیل ماده ۶۸۲ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت میشود مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آنها نمیباشد و همچنین است محجوریت وکیل مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آن نباشد» حکایت از این دارد که قانونگذار نخواست است وکالت محجور (سفیه) را خارج از حدود صلاحیت او برای تصرف در اموال خودش بپذیرد (کاتوزیان، ۶۷/۴).

توجه و لحاظ مبنای حجر سفیه، اهلیت وی را برای وکالت مخدوش می‌سازد. همانطور که پیش‌تر اشاره شد، یکی از ادله قائلین به صحت وکالت سفیه این است که وکالت وی مشمول عموم ادله وکالت می‌گردد و مانعی هم که صلاحیت مانعیت داشته باشد در میان نیست. در پاسخ باید گفت: به طور کلی اهلیتی که توسط حقوقدانان در عقد وکالت لازم دانسته شده است، دو قسم است. یک قسم؛ اهلیت تحقق قصد انشاء و دیگری اهلیت لازم برای تصرفات حقوقی است (امامی، ۳۲۶/۲). قائلین به صحت وکالت سفیه در امور مالی بر این نظرند که سفیه از اهلیت لازم برای انشاء عقد برخوردار است زیرا آنچه که برای انشاء عقد لازم دانسته شده این است که طرفین عقد عاقل و بالغ باشند و بدین جهت قانون عبارت و قصد انشاء صغیر غیر ممیز و مجنون را خالی از اعمال دماغی است چه جنون اطلاق باشد و چه ادواری مفید ندانسته است، اما صغیر ممیز و سفیه چنانکه در ذیل ماده ۱۲۱۲ قانون مدنی مقرر شده است می‌تواند تملک بلاعوض و حیات مباحات

بنمایند اگرچه قیم و ولی آن‌ها اجازه ندهد، و چون قبول به وسیله قصد انشاء را دارا می‌باشند، مگر آنکه گفته شود قبول فقط به وسیله رضایت به ایجاب محقق می‌گردد و احتیاج به قصد انشاء ندارد.

قسم دیگر اهلیت، از حیث جواز تصرف در امور مالی است (همان، ۲۳۷-۲۳۶). چنانکه پیش‌تر اشاره شد، غالب حقوقدانان مطابق با لزوم برخورداری این نوع اهلیت نیز وکالت سفیه را جایز و صحیح دانسته‌اند، در حالی که وی با توجه به اینکه در امور مالی خود فاقد صلاحیت لازم برای تصرفات حقوقی است، در وکالت از سوی دیگری نیز فاقد چنین اهلیتی است، به ویژه اینکه کلمه «امری» در ماده ۶۶۲ قانون مدنی ناظر بر تصرفات حقوقی نیز می‌باشد و بنا بر یک دیدگاه که معتقد است ماده مذکور صرفاً ظهور در تصرفات حقوقی دارد (کاتوزیان، ۵۸/۲؛ پرچین سلفی، ۴).

اگر چه فقیهان بر صحت وکالت سفیه و اهل بودن وی برای وکالت تصریح کرده‌اند اما برخی از آن‌ها در بیان شروط وکیل معیارهایی ارائه کرده‌اند که با اهلیت او برای وکالت تنافی دارد. از جمله کاشف الغطاء که می‌گوید: وکیل باید قادر بر اجرای مورد وکالت باشد. بنابراین، اگر شخصی دیگری را برای محاسبه دستمزد عمال و کارگران خود تعیین کند در حالیکه وی حساب نمی‌داند، وکالت او صحیح نیست (کاشف الغطاء، ۵۶/۴).

۴-۲ جایگاه آزادی اراده موکل در تعیین وکیل سفیه

اما مسأله مهمی که دیدگاه صحت وکالت سفیه در امور مالی به آن استناد کنند، این است که وکالت سفیه تحت عمومیت مفاد ماده ۱۰ قانون مدنی و مشمول اصل حاکمیت اراده خواهد بود و چیزی که بتواند اراده وی را محدود و مقید کند در میان نیست.

ماده ۱۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است».

در حقوق موضوعه، مرز حاکمیت اراده به موارد مذکور محدود شده است: ۱- نظم عمومی و اخلاق حسنه ۲- عقود که قانون از قبل، مشخصات آن‌ها را بیان کرده است، مانند شرکت‌های تجاری و اجاره خدمات در حدود قوانین کار. ۳- عقود شکلی؛ که در این عقود تشریفات قانونی در حقیقت قیود اراده محسوب می‌شوند (جعفری لنگرودی، ۲۹). در خصوص اقدام موکل بر اعطای وکالت به سفیه باید گفت: هنگامی که سفیه به دلیل نقصان ذاتی و فقدان ملکه اصلاح مال، از اهلیت لازم برای عهده‌دار شدن وکالت برخوردار نمی‌باشد، لذا مشمول سومین مورد از موارد تحدید اصل آزادی اراده می‌شود. بنابراین کسی که نسبت به وکیل قرار دادن سفیه اقدام می‌کند، از تشریفات عقود تعیین شده در قانون تبعیت نکرده است.

۴-۳ تعارض وکالت سفیه با مفاد ماده ۶۶۲ قانون مدنی

چنانکه ضمن تبیین ادله صحت وکالت گذشت، قائلین این دیدگاه ماده ۶۸۲ را مفسر ماده ۶۶۲ قانون مدنی دانسته و از این طریق سفیه را برای عهده‌دار شدن وکالت دارای اهلیت لازم دانسته‌اند. اما چیزی که مورد غفلت ایشان قرار گرفته است، مفاد ماده ۶۶۷ قانون مدنی می‌باشد که مقرر می‌دارد: «وکیل باید در تصرفات و اقدامات خود مصلحت موکل را مراعات نماید و از آنچه که موکل بالصراحه به او اختیار داده یا بر حسب قرائن و عرف و عادت داخل اختیار او است تجاوز نکند». در فقه امامیه نیز «رعایت مصلحت موکل» امری ضروری و به عبارتی شرط صحت تصرفات وکیل دانسته شده است

(مقدس اردبیلی، ۵۲۴/۹ - ۵۲۳؛ بحرانی، ۲۷/۲۲)، و بنا بر گفته برخی دیگر از فقیهان شرط نفوذ وکالت سفیه است (فاضل لنکرانی، ۳۹۸).

مشهور و قانونگذار، وکالت سفیه را بدین جهت صحیح دانسته‌اند که تصرفات او در اموال دیگران با اذن آن‌ها صورت می‌گیرد، لذا از این امر به عنوان مصحح تصرفات سفیه استفاده شده است، در حالیکه اینگونه نیست تا اینکه در تمامی مصادیق عقد وکالت سفیه صرفاً وکیل در اجرای عقود و یا تصرفاتی باشد که نیاز به اراده وی ندارند، بلکه سفیه در برخی از انواع عقد وکالت، وکیل در اصل معامله قرار می‌گیرد به طوری که نیازمند اراده وکیل و همچنین تخصص لازم می‌باشد و او باید با در نظر گرفتن تمام اطراف و ابعاد موضوع وکالت، نسبت به رعایت مصلحت موکل التفات و دقت لازم را داشته باشد، لذا در این موارد سفیه به مثابه یک آلت و ابزار انعقاد عقد نیست تا گفته شود با اذن موکل و حدود تعیین شده توسط وی، تصرفات سفیه صحیح می‌باشد. چنانکه برخی از حقوقدانان که معتقدند اهل دانستن سفیه برای وکالت خلاف ظاهر ماده ۶۶۲ قانون مدنی است و وکالت وی را تنها در مواردی که اراده وی نقشی در موضوع وکالت ندارد، صحیح دانسته‌اند و بر این باورند: در مواردی که وکیل تنها مأمور ابلاغ یا امضاء سند و رساندن پیام است و اراده او نقشی در انعقاد قرارداد موضوع وکالت ندارد، نظری که وکالت را درست می‌شمارد خالی از قوت نیست (کاتوزیان، ۴۴۰).

علاوه بر آن، با توجه به اینکه در عقد وکالت، اعطای نیابت صورت می‌گیرد و به موجب آن، موکل اقدام وکیل را در انجام دادن اعمال حقوقی به منزله اقدام خود می‌داند و به او اختیار می‌دهد که به نام و حساب موکل تصرفاتی انجام دهد (کاتوزیان، ۵۷/۲)، ضرورت برخورداری وکیل از اهلیت لازم برای تصرفات مذکور، بیش از پیش نمایان می‌شود.

اعمال سفیه مانند صغیر ممیز به سه دسته قابل تقسیم است: ۱- اعمال صرفاً مضر: حتی با اجازه یا اذن ولی یا قیم، باطل و بلااثر است. زیرا حجر سفیه که مبتنی بر مصلحت اوست، بطلان اینگونه اعمال و عدم اختیار ولی را در این مورد اقتضا می‌کند. ۲- اعمال صرفاً نافع: به اذن یا اجازه نیازی ندارند و بدون اذن نیز نافذ و معتبرند، زیرا سفیه دارای اراده حقوقی است و می‌تواند اینگونه اعمال را انجام دهد. بند آخر ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی بین می‌کند: مع ذلک تملکات بلاعوض از هر قبیل که باشد، بدون اجازه هم نافذ است، مثل هبه غیر معوض. ۳- اعمالی که احتمال نفع و ضرر دارد: حکم عدم نفوذ، مخصوص اعمال این دسته می‌باشد که بیشترین معاملات سفیه را تشکیل می‌دهد. البته تنفیذ ولی یا قیم در این موارد باید با رعایت مصلحت سفیه باشد. مستفاد از مواد ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ قانون مدنی (صفایی؛ قاسم‌زاده، صص ۲۷۲ و ۲۷۳).

از برخی عبارات فقیهان نیز می‌توان اهل دانستن سفیه را تنها در آن دست از اموری که حق تصرف در آن‌ها را دارد استنباط کرد. به عنوان مثال امام خمینی (ره) ضمن بیان شروط وکیل و موکل می‌گوید: «در وکیل شرط است که تمکن عقلی و شرعی داشته باشد که خودش در آنچه که وکالت پیدا کرده انجام دهد پس وکیل شدن محرم در آنچه که برای محرم جایز نیست صحیح نمی‌باشد مانند خریدن شکار و نگاهداری آن و واقع ساختن عقد نکاح (خمینی، ۴۳/۲). عدم توانایی سفیه در تصرفات حقوقی و مالی با حفظ مصلحت موکل، حکایت از عدم تمکن عقلی او دارد. چنین شخصی که از نقصان ذاتی برخوردار است، عقلاً نمی‌تواند این تصرفات را به نمایندگی از شخص دیگری محقق سازد.

در واقع همان مؤلفه‌ای که فقدان آن در تصرفات وکیل موجب می‌گردد تا اقدامات و تصرفات او باطل و یا غیرنافذ تلقی گردد، در وکالت سفیه، به طور کامل و مستمر مفقود است. چرا که مبنای اصلی وکالت و اعطای نمایندگی این است که موکل در بسیاری از امور فرصت آن را نمی‌یابد تا درباره همه جزئیات کار وکالت تعلیم لازم را بدهد یا ضرورتی نسبت به

تعلیم آن نمی‌بیند، لذا چگونگی اجرای وکالت را به امانت و کاردانی و مراقبت وکیل و می‌گذارد. در این هنگام، اذن موکل مقید بر این است که وکیل به سود او گام بردارد و چون امینی دلسوز مصلحت او را در نظر داشته باشد (کاتوزیان، ۱۸۱-۱۸۰). در حالی که نه تنها عدم کاردانی سفیه امری محرز و مسلم است، بلکه حتی عدم صلاحیت او در حفظ و نگهداری اموال که مرحله‌ای بسیار پائین‌تر از مهارت و کاردانی و تخصص در مسائل مربوط به اموال است، ثابت گردیده است. و کاردانی در مرحله‌ای فراتر از توانمندی‌های معمول و متعارف در حفظ و نگهداری اموال است. بنابراین سفیهی که از نگهداری اموال خود و معاملات معمول منع گردیده است، به طریق اولی نمی‌تواند در معاملات پیچیده‌تر و نیازمند تخصص و کاردانی، وکیل قرار گیرد و این توجیه که سفیه برخلاف مجنون و صغیر مسلوب العبارت نیست، نمی‌تواند مصحح وکالت وی در اموری گردد که در آن‌ها فاقد قوه تشخیص مصالح و مفاسد است.

علاوه بر این‌ها، سفیه (وکیل) به موجب عقد وکالت ملزم به رعایت مصلحت موکل می‌گردد، و این شرط، اشکال وکالت سفیه را دو چندان می‌کند؛ یک مصلحت مربوط به اموال و حفظ آن‌ها از تبذیر و اسراف و صرف آن‌ها در راه‌های عقلانی است و مصلحت دیگر مربوط به شخص موکل و اموال و معاملات او بسته به شرایط و موقعیت وی می‌باشد، زیرا سفیه کسی است که اموال خود را در غیر از راه‌های عقلایی صرف می‌کند و سفاقت نوعی سبکی عقل و نقصان آن و عدم کمال عقل نسبت به مسائل اقتصادی و اجتماعی است، یعنی عقل سفیه در امور اقتصادی و مسائل مربوط به معاملات و معاش و برخورد با دیگران دچار کاستی و نقصان است، و در واقع می‌توان گفت که سفاقت وی به جهت برخورداری از ضعف قوای فکری و عدم قدرت بر قضاوت صحیح و استدلال مطلوب و همچنین نیاز به راهنمایی و سرپرستی و نظارت دیگران در مواقع فشار اقتصادی و اجتماعی و این‌که به تنهایی قادر به تشخیص راه از چاه نخواهند بود (میرخلیلی، جعفری خسرو آبادی، ۹۶ و ۹۵). از طرفی، موکل بر خلاف سفیه فردی است دارای سلامت کامل قوای دماغی، لذا سفیه که از نقصان ذاتی برخوردار است چگونه می‌تواند تشخیص دهد که موکل که فردی است جائز التصرف، اگر معامله می‌کرد چگونه معامله می‌کرد؟ به ویژه اینکه برخی مصلحت ملزمه در عقد وکالت را چیزی فراتر از مصلحت عرفی و در درجه‌ای بالاتر از حد متعارف می‌دانند و بر این باورند که وکیل نه تنها موظف است به مثابه یک انسان عادی رفتار کند، بلکه موظف است مصلحت خاص موکل خود را رعایت کند (رهپیک، ۹۷). زیرا اگر سفیه از چنین توان تشخیصی برخوردار می‌بود در اموال خود آنگونه که به صلاح و مصلحت و مطابق با عملکرد یک انسان عادی و سالم بود رفتار می‌نمود. در واقع میان ممنوعیت سفیه در تصرفات مالی متعلق به خود و ممنوعیت وی در تصرفات مالی متعلق به دیگری ملازمه برقرار است، زیرا محجوریت سفیه به جهت نقصان ذاتی عقل وی در اقدامات و تصرفات مالی است، فارغ از اینکه آن اموال متعلق به چه کسی باشد. علاوه بر آن، یکی از علل حجر سفیه در امور مالی، حفظ منافع سفیه و جلوگیری از ورود ضرر احتمالی به وی است، در حالیکه در وکالت او، نه تنها چنین ضرری متوجه شخص سفیه است بلکه زمینه ورود ضرر به موکل و تفویت منافع وی نیز فراهم آمده است.

واقع این است که عدم توانایی سفیه در عهده‌دار شدن وکالت، در تمامی انحاء و اقسام عقد وکالت متصور است. چه در خصوص وکالتی که به نحو مطلق صورت می‌گیرد که پیش‌تر و ضمن تبیین مفهوم مصلحت گفته شد که در این قسم از وکالت است که رعایت مصلحت موکل الزامی است. و چه در وکالتی که تمام مصادیق موضوع وکالت وسط موکل تعیین شده است و به عبارتی وکالت به نحو خاص محقق گردیده است و وکیل موظف است بر حسب محدوده تعیین شده عمل کند. و چه در وکالتی که موضوع وکالت مقید به صلاح‌دید موکل شده است. در فرض اخیر، به طریق اولی وکالت سفیه فاقد اعتبار است.

فقیهان بر این نظرند که اگر موکل وکیل را جهت فروش متاعی وکیل کرده باشد و در عین حال عقد به صورت مطلق باشد، یعنی معین نکند که متاع را به چه قیمتی بفروشد، اطلاق مقتضی است که وکیل آن را به ثمن المثل بفروشد. یعنی وکیل حق ندارد آنرا به کمتر از ثمن المثل بفروشد مگر اندک نقصانی که عاداتاً از مثل آن چشم‌پوشی شده و در آن تسامح می‌کنند مثل يك در هم در ضمن ۱۰۰ درهم و نیز مورد دیگری استثناء شده یعنی باید گفت اگر وکیل متاع را به ثمن المثل بفروشد اشکالی ندارد بلکه در این مورد لازم است فروش به آن را ترك کرده و به ثمن دیگری بفروشد و آن موردی است که شخص متاع را به بیشتر از ثمن المثل می‌خرد که در اینجا همانطوری که گفتیم بر وکیل جایز نیست که بر ثمن اکتفاء کند بلکه به ثمنی که با ذل بذل می‌کند باید بفروشد (شهید ثانی، ۴/ ۳۷۱). در واقع، فروش مبیع به ثمن المثل در صورت اطلاق عقد وکالت و نیز فروش آن به بیش از ثمن المثل در فرضی که باذل نسبت به چنین کاری اقدام می‌کند، به جهت حفظ و مراعات مصلحت موکل می‌باشد.

در صورتی که عقد وکالت مقید و برای امر خاصی منعقد گردد و موکل در موردی خاص و با حدود تعیین شده به وکیل اعطای نمایندگی کند. مثلاً به او وکالت می‌دهد تا خانه او را بفروشد و یا اجاره دهد، در این صورت وکیل نمی‌تواند غیر از امور معینه اعمال دیگری را انجام دهد (امامی، ۲/ ۲۲۰). در این فرض نیز وکالت سفیه با اشکال مواجه می‌گردد، زیرا در این فرض از وکالت وکیل می‌بایست بر اساس حدود تعیین شده رفتار کند و عدم تجاوز از اذن موکل بر مبنای تشخیص عرف و عادت و شهادت به دخول آن بخش نیز نسبت به امور مالی، از عهده سفیه خارج است زیرا فرض بر این است که شخص سفیه در امور مالی قادر به تشخیص مصالح و مفاسد نیست و اموال را در راه‌هایی به مصرف می‌رساند که موجب اسراف و تبذیر آن‌ها می‌شود و این مهم نیز به جهت ضعف و نقصان ذاتی وی است و در حین وکالت نیز این نقصان همچنان پابرجاست. چرا که مطابق با ماده ۶۷۱ قانون مدنی: «وکالت در هر امر مستلزم وکالت در لوازم و مقدمات آن نیز هست مگر اینکه تصریح به عدم وکالت باشد». بنابراین هر گاه به کسی وکالت در فروش خانه داده شود وکالت مزبور شامل تنظیم سند و امضای دفاتر رسمی نیز می‌باشد. و بالعکس طبق ماده ۶۶۵ قانون مدنی: «وکالت در بیع وکالت در قبض ثمن نیست مگر اینکه قرینه قطعی دلالت بر آن کند» زیرا بیع بدون قبض ثمن از مشتری ممکن است و بیع مستلزم اخذ ثمن نمی‌باشد و از مقدمات آن نیز نیست، ولی هر گاه قرینه قطعیه دلالت کند که وکالت در بیع شیئی وکالت در اخذ ثمن آن نیز می‌باشد، چنانکه هرگاه کسی به دیگری وکالت دهد که در بازار مکاره فلان شهر مال التجاره‌ای را بفروشد، ناچار باید بر آن بود که وکیل مزبور وکالت در اخذ ثمن نیز داشته باشد، زیرا بازار مکاره محل تجمع خریداران ناشناس است که از نقاط دور به آن‌جا آمده‌اند که هرگاه وکیل ثمن مال التجاره را دریافت نکند ممکن است دیگر به خریدار دسترسی پیدا نشود و یا وصول ثمن دچار اشکال گردد. بلکه در چنین موردی هر گاه فروشنده باستناد عدم وکالت در اخذ ثمن آن را دریافت ندارد، عرف او را تخطئه می‌کند. و همچنین وکالت در خرید، وکالت در اخذ و قبض مبیع نمی‌باشد مگر به قرینه قطعیه دلالت بر آن نماید (همان، ۲۲۱-۲۲۰).

در موردی نیز که موکل موضوع وکالت را مقید به صلاح‌دید وکیل می‌کند و به او می‌گوید: «هر چه که خودت مصلحت می‌دانی»، این عدم توانایی سفیه در تشخیص مصلحت از شدت و قوت بیشتری برخوردار است. در این صورت اگر موضوع وکالت راجع به مسائل مالی و تصرفات مربوط به مال باشد، فرض مسلّم این است که اصلاح مال و تصرفات عقلانی از عهده سفیه خارج است و در حقیقت سفیه به جهت همین نقصان و ضعف در اصلاح مال و تصرفات عقلانی مربوط به معاملات و اموال است که سفیه نامیده شده است. لذا در این فرض که موکل به نوعی اختیار تام به وکیل اعطا می‌کند، در صورتی که وکیل او از سفاقت و نقصان ذاتی برخوردار باشد، به مثابه کسی است که اموال خود را به سفیه سپرده

است و بنابراین اگر سفیه تصرفی در این اموال بنماید که موجب اتلاف و تبذیر آن‌ها گردد، بر تلف اموال خود اقدام کرده است و با توجه به اینکه از سفاقت و کیل مطلع بوده و با این حال اختیار اموال و معاملات خود را به او واگذار کرد، ضمانتی متوجه سفیه نیست چرا که موکل مطابق با قاعده اقدام نسبت به اتلاف اموال خود اقدام کرده است. در واقع واگذاری تصرفات مربوط به موضوع وکالت به سفیه، در مواردی که امور مالی موضوع واقع می‌شود، با تعریف ارائه شده از سفیه همخوانی و مطابقت ندارد. به عبارتی وقتی که به سفیه گفته می‌شود مطابق با صلاحدید خودت عمل کن، در این هنگام سفیه عیناً با اموال موکل همان رفتاری را خواهد داشت که با اموال خود بروز می‌دارد. گرچه در سایر اقسام وکالت نیز این مهم محقق است، اما در فرض کنونی، عملکرد سفیهانه سفیه با اموال موکل، ظاهرتر و آشکارتر از سایر موارد است.

نتیجه‌گیری

برخلاف قول مشهور فقیهان، حجر سفیه تنها به تصرفات مالی مربوط به خود اختصاص ندارد، بلکه وی به علت ضعف ذاتی و نقصان در قوای دماغی، در تصرفات مالی مربوط به دیگری نیز توان تصرفات عقلانی را ندارد. لذا همانطور که برخی از اندیشمندان معاصر تصریح کرده‌اند؛ وکالت وی تنها در اموری که جایز التصرف است صحیح و منشأ اثر خواهد بود؛ از قبیل هبه بدون عوض و امثال آن. اما وکالت وی در امور مالی نمی‌تواند منشأ اثر باشد، زیرا سفیه در این قبیل تصرفات محجور و از منع قانونی برخوردار است، و این مهم اهلیت وی را که به موجب ماده ۶۶۲ قانون مدنی شرط صحت وکالت دانسته شده است مورد خدشه قرار می‌دهد. ناگفته نماند که حمایتی بودن حجر سفیه تأکیدی است بر عدم اهلیت او نسبت به وکالت در امور مالی؛ بدین جهت که مبنا و علت حمایت قانونگذار همان نقصان ذاتی او و عدم تشخیص مصلحت اموال است، و این مهم در سفیه محقق است هم در زمان مواجهه او با اموال شخصی‌اش و هم در رویارویی با اموال دیگران.

همچنین، با توجه به اینکه مطابق با ماده ۶۶۷ قانون مدنی، رعایت مصلحت موکل بر وکیل امری الزامی تلقی شده است به طوری که در صورت فوت آن، تصرفات سفیه غیرنافذ و یا باطل محسوب شده است. بنابراین شایسته است تا وکالت وی محدود به تصرفات غیرمالی باشد و در امور مالی نمی‌تواند قائل به صحت وکالت او شد، چرا که رعایت «مصلحت موکل» امری است که مبتنی بر خرد و کاردانی وکیل نسبت به موضوع وکالت و همچنین موقعیت و شرایط وکیل و اشراف کامل بر واقعه، که این مهم با توجه به نقصان سفیه در تشخیص منافع و نتایج مربوط به تصرفات مالی، در خصوص تصرفات حقوقی و مالی، امری است خارج از توان سفیه.

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

۱. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج ۲ و ۱۳، چ ۳، بیروت: دارصنار، ۱۴۱۴ق.
۲. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۲، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۸۴.
۳. -----، حقوق مدنی، ج ۲، چ ۲۵، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۹۱.
۴. ابازی، محمدعلی، ملاکات احکام و شیوه‌های استکشاف آن، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۸۹.
۵. بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، ج ۲۲ و ۲۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳.
۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، تأثیر اراده در حقوق مدنی، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۵.

۷. حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد، *مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه (ط- التقديمه)*، ج ۵، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۸. خمینی (امام)، روح اله، *تحریر الوسیله*، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۹۲.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، ج ۱، بیروت: دارالعلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
۱۰. ره پیک، حسن، *حقوق مسئولیت مدنی و جبران ها*، تهران: خرسندی، ۱۳۸۷.
۱۱. سنهوری، عبدالرزاق احمد، *وکالت*، تهران: نشر آریان، ۱۳۸۳.
۱۲. شبیری زنجانی، موسی، *کتاب نکاح*، ج ۱۲، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز، بی تا.
۱۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه*، ج ۴، قم: مکتبه الداوری، ۱۴۱۰ق.
۱۴. -----، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، ج ۵، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۱۵. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، ج ۱۴، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۴۲۱ق.
۱۶. صفایی، حسین؛ قاسم زاده، مرتضی، *حقوق مدنی - اشخاص و محجورین*، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۸.
۱۷. طباطبایی کربلایی، علی بن محمد علی، *ریاض المسائل (ط- التقديمه)*، ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث، ۱۴۰۴ق.
۱۸. علامه حلی، حسن بن یوسف، *ارشاد الأذهان الی احکام الايمان*، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۱۹. -----، *قواعد الاحکام*، ج ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۰. فاضل لنکرانی، محمد جواد، *قاعده میسور*، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۱۳۹۶.
۲۱. فاضل هندی، محمد بن حسن، *کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام*، ج ۷، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۲۲. کاتوزیان، ناصر، *دوره مقدماتی حقوق مدنی (درس هایی از عقود معین)*، ج ۲، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۷.
۲۳. -----، *عقود معین حقوق مدنی*، ج ۵، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵.
۲۴. -----، *قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی*، ج ۳۹، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۲.
۲۵. کاشف الغطاء، محمد حسین، *تحریر المجله*، ج ۴، قم: مجمع العالمی لتقريب المذاهب الاسلامیه، ۱۴۲۲ق.
۲۶. محقق حلی، جعفر بن حسن، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، ج ۲، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۲۷. محقق کرکی، علی بن حسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، ج ۸، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
۲۸. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، ج ۹، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
۲۹. موسوی سبزواری، عبدالاعلی، *مهذب الاحکام فی بیان حلال و الحرام*، ج ۲۱، قم: السيد عبدالاعلی السبزواری، ۱۴۱۳.
۳۰. نراقی، احمد بن محمد مهدی، *رسائل و مسائل*، ج ۱، قم: کنگره بزرگداشت محققان ملا مهدی و ملا احمد نراقی، ۱۳۸۰.

ب) مقالات

۳۱. پرچین سلفی، محمد فرید، «ماهیت وکالت و قلمرو موضوعی آن در حقوق ایران»، دومین کنفرانس علمی پژوهشی رهیافت‌های نوین در علوم انسانی ایران، ۱۳۹۷.
۳۲. حاجی عزیزی، بیژن، سیده مریم اعتماد، «ضمانت اجرای عدم رعایت مصلحت در وکالت»، *فقه و اصول*، س ۴۷، ش ۱۰۰، ۱۳۹۴، صص ۳۷ تا ۵۵.
۳۳. محمدی، غفار، محمدی، توران، «بررسی وضعیت وکالت صغیر ممیز و سفیه»، *مطالعات حقوق شهروندی*، ش ۲۳، ۱۴۰۰، صص ۴۱۵-۴۳۲.
۳۴. میرخلیلی، سید احمد، نصراله جعفری خسرو آبادی، زینب زارع، «حمایت حقوقی از عقب ماندگان ذهنی از منظر حقوق پزشکی و رویه قضایی ایران»، *فصلنامه حقوق پزشکی*، ش ۵۰، ۱۳۹۸، صص ۸۰ تا ۱۰۷.

ج) قوانین

۳۵. قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷/۰۲/۱۸.